



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مسئله ولایت فقیه بسیار مهم است لذا برخی سوال می کنند اینکه عده ای از فقهاء قائل به ولایت فقیه هستند اما عده ای دیگر قائل نیستند تفاوت آنها در کجا ظاهر می شود؟ ما بعداً مبسوطاً در تفاوت بحث خواهیم کرد و الان اجمالاً عرض می کنم اولین تفاوت بین این دو قول این است که ولایت فقیه اقتضاء می کند که فقیه بخاطر قدرتی و ولایتی که دارد بتواند حکومتی تأسیس و جامعه را اداره کند چنانچه ما نظیر آن را دیدیم، و اما دومین تفاوت در اقامه حدود می باشد که اگر قائل به ولایت فقیه باشیم فقیه آن حدود را اجرا می کند و کلاً در امور فرهنگی و سیاسی و اجتماعی و نظامی و جنگ و صلح و اقتصادی و نصب قضاة و ائمه جمعه و امثال ذلک نیز همین طور است یعنی تمام این امور فقط از فقیهی که ولایت دارد صادر می شود و در اینصورت اطاعت فقیه نیز بر مردم واجب می شود اما اگر قائل به عدم ولایت فقیه باشیم اینطور نیست زیرا قائلین به عدم ولایت فقیه می گویند ولایتش فقط بر عُیْب و قُصَر و مجانین و امثال ذلک می باشد و دیگر نمی تواند در جامعه کاری انجام بدهد و به اموری که ذکر شد بپردازد و اصلاً در این صورت اطاعت از او نیز بر مردم واجب نیست، خلاصه اینکه عهد نامه مالک اشتر که در نهج البلاغه ذکر شده یک نمونه ای است از فقیهی که ولایت دارد، این اجماعی از تفاوت بین دو قول بود که ذکر شد تفصیل آن را بعداً عرض خواهیم کرد.

بحثمان در این بود که شیخ اعظم انصاری ده حدیث را ذکر کردند و فرمودند خیال شده که اینها بر ولایت فقیه دلالت دارند درحالی که اینطور نیست و سپس ایشان از همه احادیث یک جواب می دهد و می فرماید احادیث مذکور دلالت دارند بر اینکه شأن فقهاء فقط بیان احکام و مسائل شرعی و احادیث اهل بیت علیهم السلام می باشد و خبر اول یعنی: ﴿العلماء ورثة الانبياء﴾ را نیز حمل می کند بر اینکه

علماء وارثان انبیاء هستند در اخذ علم و نقل احادیث آنها نه ولایت بر انفس و اموال برای مدیریت جامعه و عرض کردیم هفت نفر از محشین و شراح مکاسب مثل آخوند خراسانی، شیخ محمد حسین غروی اصفهانی، مرحوم ایروانی، آقای حکیم، غایه الآمال، منیه الطالب، آقای خوئی، هدی الطالب، هدایه الطالب و دیگران نیز تبعاً لشیخ الانصاری فرموده اند این حدیث و دیگر احادیث دلالتی بر ولایت فقیه ندارند و فقط حضرت امام رضوان الله علیه در مقابل اینها هم در کتاب البیع جلد ۲ صفحه ۶۴۵ و هم در بحث ولایت فقیه که در نجف اشرف داشتند و هم در جلد ۴۵ دفتر تبیان فرموده اند این حدیث و بقیه ی احادیث مذکور بر ولایت فقیه دلالت دارند و در مورد روایت: ﴿العلماء ورثة الانبياء﴾ نیز می فرمایند در اینجا سه کلمه؛ "العلماء"، "ورثة"، "انبياء" وجود دارد که باید به درستی معنی شوند، و اما کلمه العلماء را بعداً توضیح می دهیم، در مورد ورثة هم عرض کردیم از لغت و قران و روایات و نهج البلاغه استفاده می شود که روایت یک معنای وسیعی دارد و منحصر در ارث بردن مال نیست یعنی یک صفتی و یک کاری را که شخصی انجام می داده شخص دیگری بجای او بنشینند و همان کار را انجام بدهد که شخص دوم می شود وارث و شخص اول می شود موّرت و آن چیزی که منتقل می شود را میراث می گویند.

خوب و اما همان طور که قبلاً عرض شد بنده به آیات و روایات و نهج البلاغه مراجعه کردم و مواردی که در آنها ارث ذکر شده بود را جمع آوری کردم و دیدم که ارث در معنای بسیار وسیعی استعمال شده و فقط منحصر در ارث مال نیست و الان چند آیه را به عنوان نمونه بیان می کنم:

اول: ﴿فخلف من بعدهم خلف ورث الكتاب﴾.

دوم: ﴿ثم اورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا﴾.

سوم: ﴿و اورثنا بنی اسرائیل الكتاب﴾.

چهارم: ﴿تلك الجنة التي نورث من عبادنا من كان تقياً﴾.

پنجم: ﴿نودوا أن تلکم الجنة أورثموها بما کنتم تعملون﴾.

ششم: ﴿ونريد أن نمننّ الذين استضعفوا فی الارض ونجعلهم

الوارثین﴾.

هفتم: ﴿وورث سليمان داود﴾.

هشتم: ﴿فهب لي من لدنك وليا يرثني و يرث من آل يعقوب﴾.

نهم: ﴿قد افلح المؤمنون... الى: اولئك هم الوارثون الذين يرثون الفردوس﴾.

دهم: ﴿ولقد كتبنا في الزبور بعد الذكر أن الارض يرثها عبادي الصالحون﴾.

اما در نهج البلاغه نیز ارث در معانی دیگری غیر از ارث مال استعمال شده مثلاً در بخشی ذکر شده: ﴿ولا ميراث كالأدب﴾، و اما در بحار نیز همین طور است یعنی در روایات ارث در معنایی اعم از ارث مال استعمال شده مثلاً در روایتی امام سجاد علیه السلام فرموده: ﴿نحن ورثة الانبياء و نحن ورثة اولوالعزم من الرسل﴾ و سپس حضرت صادق علیه السلام در روایت دیگری فرموده: ﴿إن العلماء ورثة الانبياء﴾، بنابراین تا حدی معنای میراث و ارث برای ما روشن شد، میراث و ارث یعنی اینکه چیزی در اختیار کسی باشد و سپس به شخص دیگری منتقل شود و معنای وارث و موّث یعنی اینکه آن خلّایی که از نبود موّث بوجود می آید توسط وارث پر می شود و عبارات زیارت وارث نیز به همین مطلب اشاره دارد یعنی می گوید ائمه وارثان انبیاء هستند و آن خلّاهای سیاسی و فرهنگی و اجتماعی که از نبود انبیاء بوجود آمده را پر می کنند و وجود و کار ائمه امتداد وجود و کار انبیاء می باشد فلذا علماء که ورثة انبیاء هستند یعنی اینکه کار و عملکرد و خط مشی آنها را ادامه می دهند و فقط وارث علم آنها نیستند.

خوب و اما در اینجا ذکر دو نکته لازم است: اول اخلاق انبیاء و دوم عملکرد انبیاء، اخلاق مربوط به روحیات و ملکات است که در علم اخلاق از آن بحث می شود و

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على

محمد و آله الطاهرين